



## سبک شناسی فکری غزل های نزاری قهستانی

دکتر محمدمیر مشهدی<sup>۱</sup>

ناصر زینلی<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از مختصاتاتی که در شعر هر شاعری می‌توان مورد مطالعه قرار داد فکر و اندیشه مسلط شاعر بر اشعار و آثارش است. محقق می‌تواند با بررسی اشعار و پی بردن به درون مایه‌های آن با این تفکر شعری شاعر آشنا شود. اگرچه بسیاری از شاعران در اشعار خویش به جنبه‌های مختلف فکری نظر دارند، اما با نگرش دقیق می‌توان دریافت اندیشه مسلط بر شعر هر شاعر چیست و علت توجه او به این اندیشه چه بوده است. نزاری قهستانی، شاعری است که در اشعارش به درون مایه‌ها و مضامین گوناگون همچون عشق، عرفان، اجتماع، تعلیم، اخلاق، قلندری، تفکرات خیامی و... نظر داشته است. او اگرچه با زبانی گویا و شیوا اندیشه‌هایش را بازتاب داده، اما به دلیل تضاد مذهبی که با جامعه آن روزگارداشت، بسیاری مواقع، مورد حسادت مخالفان و ستیزه جویان قرار می‌گرفت. وی انزواطلبی و گوشه نشینی اختیار کرد و در آن تنهایی و تنگدستی با جاری ساختن چشمه جوشان استعداد شعری‌اش برای اثبات عقیده و اندیشه خود قدم برداشت. در این پژوهش با بررسی ۲۰۰ غزل از نزاری به بررسی اندیشه‌های مسلط و درون مایه‌های فکری در غزل او پرداخته شده است.

**کلیدواژه:** سبک عراقی، غزل، نزاری قهستانی، سبک شناسی، سطح فکری.

### مقدمه

حکیم سعدالدین نزاری فوداجی بیرجندی قهستانی (۷۲۱-۵۶۴۵ق) از شاعران نسبتاً برجسته نیمه دوم قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هجری می‌باشد. عنوان نزاری را به این دلیل که عنوان خانوادگی اوست به عنوان تخلص شعری مورد استفاده قرار داده است. «اینکه بعضی تصور کرده اند شاعری سبب لاغری و نزار بودن چنین نامی اختیار کرده درست نیست» (صفا، ۱۳۷۳: ۷۳۳). گویند عنوان نزاری را به جهت اعتقاد به فاطمیان مصر برگزیده است.

1. mohammadamirmashhadi@yahoo.com

2. zinali571@yahoo.com

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان



پدرش شمس الدین بن محمد به تربیت او همّت گماشت و او را به اثبات امامت اهل بیت و پیروی از آنان معتقد کرد. در ایام جوانی به عشرت و میخوارگی مشغول بود و جز در ایامی معدود از جوانیش در بقیه ی عمر عشرت را ادامه داد. در جوانی به خدمات دیوانی مشغول شد و در رکاب شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی قرار گرفت و همراه او به چندین مسافرت رفته و او را نیز مدح کرد. اما بعد از مدتی از دیوان طرد شد و اموالش مصادره گشت و بقیه ی عمر را به دهقانی مشغول شد. از غزلیات وی چنین برمی آید که اندیشه های حکمی، تعلیمی و درون مایه های عاشقانه نیمه ی بیشتر غزلیاتش را تشکیل می دهد. عشق ممدوح و پسندیده ای که «هنوز هم در آن باره سخن بسیار و میدان گفتار پهناور و دامنه دار است بلکه به حقیقت آن راهم همانند خود حقیقت عشق، راه بی پایان و کرانه ناپیدا و دامنه بی کران است» (شهابی، ۱۳۷۱: ۷). حالات عاشقانه نظیر: درد هجران، حاکمیت معشوق، تسلیم بودن عاشق در برابر معشوق و همچنین توصیف ویژگی های معشوق به فراوانی در این غزلیات به چشم می خورد. شاید در بسیاری از این موارد نیم نگاهی به غزل ها و اندیشه های سعدی شیرازی نیز داشته است. زیرا تتبع و پیروی از مضامین غزل سعدی را در اشعار نزاری به فراوانی می توان مشاهده کرد. «در کلیات دیوان او قصاید، غزلیات، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات و چند مثنوی دیده می شود. مرتبه ی وی در شاعری متوسط و در آثارش اشعار خوب و سست بسیار در پی هم می آید یعنی غث و سمین فراوان دارد و شاید علت این امر اصرار نزاری بر ساختن اشعار ساده و روان باشد که گاه مبالغه در این امر به سست کردن ابیات می انجامیده است» (صفا، ۱۳۷۳: ۷۳۳). نزاری را باید از زمره شاعرانی به حساب آوریم که در آن دوران توأم با قتل و غارت مغولان و خفقان حاکم بر جامعه ی ایرانی توانسته است اندیشه های دینی، خیامی و قلندری خود را به وضوح در اشعارش بیان کند. تفکراتی که شاید به مذاق بسیاری از حکمرانان آن زمان ناخوشایند بود. اگرچه مواردی هم در اشعارش دیده می شود که بر نقدهای اجتماعی و طنزهای نیش دار و دلالت دارد. یکی از پژوهش های انجام شده در مورد نزاری مقاله های آقای دکتر مجتهدی زاده در مجله ی ادبیات مشهد شماره های دوم، سوم و چهارم در تابستان و پاییز سال ۱۳۴۵ است که ایشان در خصوص نام، تخلص، زندگی، ممدوحان، مذهب، تحصیلات و مختصری نیز در سبک و افکار نزاری سخن گفته اند. علاوه بر این درباره ی مختصات دستوری آثار نزاری مطالبی نوشته اند. آقای غلامعلی سرمد نیز در مجله فرهنگ خراسان جنوبی مقاله ای تحت عنوان جستاری در مسائل تربیتی نزاری چاپ نموده اند. در مجله ادبستان شماره پنجاه و پنجم آقای محمود فاضلی بیرجندی مقاله ی حکیم نزاری در گران و ناشناخته ادب پارسی رابه چاپ رسانده اند. اما در خصوص سبک فکری نزاری در غزلیات، هنوز مطالبی باقی است که در این مقاله به صورت جامع تر به آن پرداخته می شود. لازم به ذکر است ابیاتی که به عنوان شاهد و مثال آورده شده اند، بر اساس شماره گذاری ابیات دیوان حکیم نزاری با تصحیح دکتر مظاهر مصفا ثبت گردیده اند.

**درون مایه های عاشقانه**



## الف) عشق

یکی از مضامینی که در شعر بسیاری از شاعران فارسی می توان مشاهده کرد عشق و عاشقی و بیان ویژگی های معشوق و حالات عاشقانه است. می توان گفت «عشق تجربه عاطفی شدیدی است که معنی تعریف ناپذیر و وصف ناشدنی آن به قول عین القضاة همدانی در زیر عبارات در نمی آید تا فارغان عشق از آن نصیبی یابند» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۴۶). کیفیتی که باعث درک زیبایی و شناخت حقیقت در جان و روح انسان می شود و با تجربه درک شدنی است. «عاشقانه سرایی، پس از گذار از نخستین دوره پیدایش وهستی خویش، هم زمان با انسجام و پیچیدگی های زبانی و بیانی، از جریان ها و دگرگونی های نوپیدای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فلسفی، مذهبی، عرفانی و... متأثر شد» (بهفر، ۱۳۸۱: ۴۱). برخی شاعران که زمینه های عرفانی داشته اند در مسیر عشق به سوی آن معشوق دست نیافتنی و آسمانی طی طریق کرده اند ولی بسیاری دیگر به همین عشق مجازی و زمینی اکتفا کرده و توصیف های آنان از محدوده جهان طبیعی و قابل درک فراتر نرفته است. نزاری نیز در بیشتر غزلیاتش این چنین نگاهی به معشوق دارد و غزل های عرفانی او در مقایسه با غزل های عاشقانه اش کمتر است. عشق راهم به سه نوع طبعی، روحانی و الهی طبقه بندی کرده اند «در عشق طبعی، عاشق معشوق را برای خود خواهد. در عشق روحانی، عاشق معشوق راهم از برای خود و هم از برای معشوق خواهد. و در عشق الهی، عاشق معشوق رانه برای خود، بلکه برای معشوق خواهد» (ستاری، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

## ازلی و ابدی بودن عشق

باید گفت «بدون استثنا تمامی شاعران عارف یا متمایل به عرفان درباره ازلی بودن عشق و مستی آن سخن گفته اند» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۱۹۳). نزاری نیز در غزل هایش اعم از عارفانه و عاشقانه به عشق ازلی اشاره کرده است.

عشق به دست ازل تا به دوام ابد	بر فلک مستقیم زد علم عاشقان
(۹۲۴۷)	
هم تو بنا نهادی هم تو تمام گردان	پس چون تمام کردی بر بدو انتها زن
(۹۵۰۵)	
ای عشق تو در جان من از بدو کن	جانا چنین بیگانگی با ما مکن
ما از الست آورده ایم این اتصال	این جاست عشق تازه و عهد کهن
	(۹۵۹۱-۲)

## سختی های راه عشق



طریق عشق، رهروی ثابت قدم می خواهد، رونده ای که برای دیدن رخسار معشوق، مجاهده بسیار می نماید، خون جگر می خورد، اشک می ریزد و او را که رهایی بخش لحظات بیم و امید است می ستاید. «عشق، پیوستگی - و وصل، آن جذبه خاص دیرینه است که همه آفات جاری و ظلمانی زندگی را چراغان و نورافشان می کند (بهفر، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

غم نمی خورد آن کس که در محبت او  
هزار شربت خونا به جگر خوردم  
(۸۰۹۵)

آخر ای راحت جان جور تو تا چند برم  
وز پی وصل تو خوناب جگر چند خورم  
(۸۳۰۱)

خون خوردن و جان کندن و دل سوخته بودن  
سهل است بر امید ملاقات تو  
دیدن (۹۴۶۲)

### عشق دیوانگی است

عاشق واقعی با ورود به خطه عشق و عاشقی دست از همه چیز می شوی و تمام زندگی او عشق می گردد چون «از سویی عشق (ورندی) امری مقدر و نصیبه ای ازلی است، و هم از سوی دیگر عاشق به محض دریافت نخستین لذات و جذبات عشق خود با تمام وجود به سمت این گرفتاری گوارا می گراید» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۲۱۰).

ساخته عشق چیست؟ فطرت دیوانگان  
عقله عقل چیست؟ صحبت دیوانگان  
(۹۲۶۱)

### تقابل عشق و صبر

دردنیای عشق، صبر جایگاهی ندارد عاشق در انتظار وعده ی دیدار معشوق بی قراری می کند. صبر، عقل و هوش خویش را رها کرده و بی دل و دین در پی خورشید عشق خویش چون ماه می دود.

به صابری نتوان کرد عاشقی بنگر  
که راه عشق کدام است و راه صبر کدام  
(۷۷۶۷)

عشقت از من برد صبر و عقل و هوش و دین و دل  
ترک این بی صبر و عقل و هوش و دین مکن  
(۹۵۷۹)

### تقابل عشق و آرامش

وقتی که عشق بر سر اسر و وجود عاشق، فرمانروایی می کند، زیبایی قامت معشوق باعث می شود عاشق سرفدای قدم او سازد و گوشه نشینی در خرابات را برگزیند. معشوق، آرامش عاشق را می گیرد و او را در عشق، بیقرار و مضطرب می سازد.



- سرفدای قدم دوست عفاالله رندان  
کار زاهدصفتان است تن آسان بودن  
(۹۴۴۶)
- دلی دارم که بی آرام جانم  
نمی ساکن نمی گردد که در بر  
ندارد هیچ کاری جز تپیدن  
نمی یارد زمانی آرمیدن  
(۲- ۹۴۸۱)

### تقابل عشق و عقل

عشق حقیقتی ازلی وابدی است که بر مرکب جان می نشیند و عقل از ادراک جان و ماهیت او ناتوان است «اسرار آمیزی عشق و عجزعقل از ادراک ماهیت آن تنها منحصربه عشق حقیقی یا ذات عشق نیست، بلکه چنین می نماید که عشق مجازی نیز در ادب پارسی همین خصیصه را دارد، یعنی برفنون و فضایل می چربد و به سختی قابل فهم و توجیه است» (ستاری، ۱۳۸۴: ۶۴). «در ادبیات عرفانی و غنایی زبان فارسی، موارد بسیاری می یابیم که عقل، نکوهش می شود و در این آثار، به فراوانی از تضاد و تقابل عقل با عشق، سخن رفته است و همیشه این دو، مانند دو هم‌آورد میدان کارزار، در برابر هم می ایستند و جالب اینست که این نبرد همیشه به شکست عقل می انجامد» (مشهدی، ۱۳۸۹: ۱۵۰). نزاری نیز در غزل هایش بر ناتوانی عقل و پیروزی عشق تأکید می نماید.

از پای در او فتاد عقلم  
از دست برفت اختیـارم  
(۸۲۹۰)

ترا به جز تو نداند که عقل خیره بماند  
کدام دیده تواند به روی تو نگریدن  
(۹۴۶۹)

### ملازمت عشق و ملامت

وقتی درباره ماهیت عشق سخن به میان می آید خود به خود ملامت کشیدن و تحمّل سرزنش های دیگران را به همراه دارد «ذات عشق سرشته از تضاد و تناقض هایی است که زبان در برابر آن خلع سلاح می شود» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۵۰). نزاری نیز اگرچه ملامت دیگران را می بیند اما روی گردان از معشوق نیست، با عشق همدم شده و ملامت خلق را برای دیوانگی خویش کافی می داند.

می کشد عشق از کنارم در میان  
گر چه از دست ملامت جسته ام  
(۷۸۱۱)

از دست ملامت گر روی از تو نگردانم  
گو تیر بزن حاسد کز سینه سپر کردم  
(۸۰۷۱)

لاجرم هر که به من می رسد انگشت ملامت  
می کشد درمن از این زهر ملامت که چشیدم  
(۸۱۹۸)



## عشق ویرانگر است

هنگامی که عاشق مفتون زیبایی و جمال معشوق می شود دیگر به فکر محدودیت ها و عواقب نمی باشد  
درد و غم ویران کننده عشق، درمان پذیر نیست .  
به درد عشق شدم مبتلا دوا ز که جویم  
به هیچ کس نتوانم که این حدیث بگویم  
(۹۰۴۴)

## عشق ورسوایی

وقتی عاشق در راه عشق قدم می گذارد پرده در شده و تمام آفاق از عشق اوباخر می شوند. افسانه گشته  
وانگشت نمای خلق می گردد. «غلبه هیجانان عاطفی مجال اندیشیدن منطقی را که بازبان صورت می گیرد،  
تنگ می کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۵۰).

ز عشق من همه آفاق را خبر شد و من  
ز عشق و عاشقی خود خبر نداشته ام  
(۷۸۱۷)  
خود هیچ کس نگفت که آخر مگر کسی  
در پرده دیده ام که چنین پرده در شدم  
(۸۱۱۴)  
تا دست به دست عشق دادیم  
انگشت نمای روزگاریم  
(۸۹۳۱)

## ب) عاشق

### جان نثاری عاشق

در مسیر عاشقی نمی توان هم عاشق بود و هم از ملامت خلق در امان . «زاهدی که از رسوایی و بدنامی  
حاصل از عشق می گریزد و راه سلامت و خوش نامی در میان خلق رامی گزیند، هنوز از خویشتن نرسته است  
و فنا و وصال را تجربه نکرده است» (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۹۳). عاشقی که معشوق را با خون دل پرورانده است تاپای  
جان هم در وفاداری می ایستد تیر را بر جگر تحمل کرده و هزار سر و جان را فدا می سازد .

نمی توانم ازو بازگشت اگر کارم  
به جان رسد که به خون دلش بیوردم  
(۸۱۰۲)  
به دیده چون بخرامد نهم چرا نهم  
به زیر هر قدمش گر بود هزار سرم  
(۸۳۳۱)  
متی نتوان نهادن گر هزار  
جان شیرین در سر جانان کم  
(۹۰۳۲)



### شکستن غرور عاشق

«افتادگی یکی از شرایط سلوک عاشقان راستین است، این تقلیدی از نور خورشیدست، نور خورشید برخاک می افتد، آنگاه ازین افتادگی به افلاک می رود. سرکشی و غرور موجب سرنگونی و خواری است. عاشق تا فروتنی و افتادگی نورزده وصال نمی رسد» (برومند، ۱۳۸۳: ۲۸۸). افتادگی از بلندای آسمان غرور و شکستن وجود در برابر معشوق از ویژگی های عاشق است. عاشقی که تمام جفاهای محبوب را تحمل کرده و نمی گریزد.

زبام گنبد نه تشت آسمان غرور      فرو فتادم وتاس وجود بشکستم

(۷۹۲۵)

### حمایت عاشق و عنایت معشوق

آرزوی عاشق آن است که حمایت و عنایت یار او را به وصل رسانده و از رنج های جدایی رهایی بخشد:

حمایت تو نماید مرا ز هجر خلاص      عنایت تو رساند مرا ز وصل به کام

(۷۷۷۱)

شب ها همه در انتظارم      تا دوست نظر کند به کارم

(۸۲۷۹)

### فناي عاشق در معشوق

جان و جسم عاشق در وجود معشوق محومی شود و همه چیز فقط معشوق می انگارد «عاشق تا خودی خود را ببیند و کم نفی نکند، تا خویشتن خویش را نابوده نینگارد و تا وجود خود را در قبال معشوق مختصرونفی کردنی نیابد، نمی تواند از خود غایب شود و عشق را همچون یک منبع لذت و آسایش تلقی کند» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۹۲).

ای روح من در قلب تو چون جان تو در جسم من      این جا نداند هر کسی تا من تو یا خود تو من

نی نی غلط کردم توی فی الجملة بی تو من کی ام      آن جا که تویک دل شوی با من نماند جان من

(۹۳۳۴-۵)

### حقارت عاشق

«عاشق در برابر معشوق قادر قهار، مسلوب الاختیار است. در هر چه او بخواهد، خواه قهر کند و خواه لطف، بنزد یا بنوازد، بدهد یا بگیرد، بیارم یا برمد، روی بنماید یا بپوشد» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۲۰۶). عاشق ناگزیر خاک پاشده و زمین بوسی می کند.

من خاک تو غبار بردار      هیهات مکش بدین عتییم

(۷۸۶۹)

طمع دارم زمین بوسی دگر بار      اگر مهلت دهد دور زمانم



(۸۵۹۲)

## اشکباری عاشق

به دامت نزنم دست از آن که آلوده ست  
علی الدوام به خونابه جگر دستم

(۷۹۱۱)

رخت به گریه از آن آب می زنم هموار  
که بر دلت ننشیند غبار می ترسم

(۸۴۶۱)

## همراهی خیال با عاشق

عاشق با خیالات یار، همدم است، این خیالات، آرامش دهنده ی اوست و همچنین عاشق را از رنج ها

وسختی های

عشق می رهاند .

گرچه خیال است ولی تا به روز  
شب همه شب تا به سحر می کنم

(۸۶۳۶)

زبس مالالت خاطر زهر که هست بریدم  
خیال تست به پیشم فراق تست قرینم

(۸۶۷۹)

## آرزومندی وصال معشوق

چنان آرزومند دیدار اویم  
که جان می رسد بر لب از آرزویم

(۹۰۳۵)

خون خوردن و جان کندن و دل سوخته بودن  
سهل است بر امید ملاقات تو دیدن

(۹۴۶۲)

## جمال پرستی و نظربازی عاشق

فتاد بر صنمی دی به رهگذر نظرم  
کز آن جمال ندیده ست خوب تر نظرم

(۸۳۴۰)

## پند ناپذیری عاشق

عشق بر سراسر وجود عاشق، حاکم گشته به طوری که پندواند رزناصحان و خیرخواهان بر وجود عاشق، تأثیرگذار

نیست.

ایها الناس چه حاصل ز نصیحت کردن  
که ازین گوش بدان می گذرد چون بادم

(۸۰۵۳)





حرف دیوانگان بیار که ما سخن عاقلان بنیوشیم

(۱۹۷۶)

### عیان و آشکارا بودن عشق عاشق

عشق، پوشیده نمی ماند، عاشق نیز مصلحت اندیش نیست تا خطرات و سختی های عشق باعث شود که عشق را ترک نماید یا از چشم دیگران بپوشاند.

ما که دیوانگان مدهوشیم عشق از مردمان نمی پوشیم

(۱۹۶۹)

### ج) معشوق

#### عظمت معشوق

در شعر عاشقانه نزاری معشوق همچون گنجی است که درویرانه قلب عاشق جای گرفته است، آفتابی است که باید چون سایه به دنبال او دید تا او را دریافت آن گاه یک جان نه، بلکه صدجان را فدایش ساخت.

اکنون نزاری یافتم من او نی ام او دیگرست او خنب و من پیکر صفت گنج است و من ویرانه ام

(۷۸۴۵)

آفتابی تو و چون ذره سرآسیمه بماندم در پی ت بس که بلا فایده چون سایه دویدم

(۱۱۹۶)

### برتری قامت یار بر قامت سرو

وقتی جلوگیری معشوق را سرو بلند قامت هم ببیند، به ضرورت در برابر آزادی او تسلیم شده و خود را هیچ می شمارد.

نازنینی که اگر سرو چو گل در قدمش می قدم می رود از پیش که من آزادم

(۸۰۴۵)

### زندگی و عمر جاوید بخشی معشوق

«شخص معشوق سرشته از بهشت و رحمت ربوبی است امّا این که حق به واسطه ی او با ما عنایت دارد از ابهام آفرینی های هنری است» (حمیدیان، ۱۳۸۴: ۲۷۳). یاد لب او حیات بخش است و عمر جاوید میدهد.

چو بر یاد لبش در مسکراتم خضر بر چشمه آب حیاتم

(۷۸۸۶)

### همدمی عاشق با خیالات یار

یاد آن کس که نرفته ست دمی از یادم شادی جان کسی کز غم او شادم



(۸۰۴۴)

توبه کلی مکن از یاد نزاری فرموش      که مرا تا نفسی هست به فکر تو درم

(۸۳۱۱)

### درون مایه های عرفانی

شعر عرفانی از قرن ششم توسط سنایی تشخیص سبکی گرفت «اما شعر عرفانی قرن هفتم و هشتم دیگر نه تنها کاملاً شرعی نیست بلکه گاهی هم مغایر شرع می نماید» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۰۰). که نزاری هم از این مقوله جدانیست. نزاری در سطحیات خویش ارتباط خود را با عالم بالا و شراب نوشی از دست ساقیان غیب بیان می کند.

تنهانی ام اگر چه که تنها نشسته      با خاصگان عالم بالا نشسته ام

(۷۷۹۶)

ام

من زدست ساقیان غیب، صهبا می خورم      تانپنداری که در بیغوله تنها می خورم

(۸۳۷۵)

«از عقل، در درخشش کاملش، به «عقل کلی» یا «عقل عقل ها» تعبیر می شود. در این مقام، عقل می تواند معنی را زهر صورت با شناسد و اشیاء را همان گونه که هستند ببیند» (چیتیک، ۱۳۸۹: ۳۹). آن چه نزاری از آن به عنوان عقل کلی نام می برد، عقلی است که بر نفس غلبه می کند و از لذات مستغنی است که فقط عقول پیامبران و اولیاء الله را شامل می شود.

عقل کلی به اختیار دهد      بوسه بر آستان اییاتم

(۷۸۷۸)

در غزل های نزاری می توان ناتوانی عقل و حواس ظاهری را از ادراک حقیقت بر شمرد، محبوبی که برای

دیدنش

باید همه بندهای تعلق را با جهان قطع کرد و از خود فانی شد تا بتوان به وصال او رسید و او را دریافت.

یکی را نیم شب دیدم که او را کس نمی      و گر بیند نمی داند که چون گوید که چون دیدم

(۸۱۸۸)

بیند

ز بس نور تجلی شد جهان بر چشم من روشن      ز جان امید ببریدم که دل را غرق خون دیدم

(۸۱۸۹)

مرغ روح انسان اسیر قفس تن می باشد و میل او آزادی و پرواز به سوی عالم بالاست. «روح فقط بدین سبب می تواند به آسمان صعود کند که جایگاه اول و اصلی اش آسمان است و از آسمان نزول کرده است» (چیتیک، ۱۳۸۹: ۸۴).



- نه مرغ در قفس آلا رهِ خلاص نجوید      به آرزو طلبم ره بدان قفس که پریدم  
(۸۲۰۹)
- لایق حضرت جانان نقدی      نیست جز جان که بدو بفرستیم  
(۸۸۳۹)
- اسرارزلی راکه به عقیده خیام نه تودانی ونه من، فقط زمانی می توان شناخت که عارفی کامل وواصل  
باشیم. شاهراه شناخت اسرارعارفان تاریخ نیز وابسته به شناخت آن یگانه ی مطلق است.  
آن چه از توحید مطلق یافتیم      سر حلاج و انالالحق یافتیم  
(۸۸۴۵)

### درون مایه های اجتماعی

- چنین نقل شده که در اواخر عمر به دلیل حسادت بدخواهان اموال نزاری مصادره شد و انزوا اختیار نمود.  
فخر کردن و نازیدن به مال و نعمت دنیا را نمی پسندد هم چنین بی اعتباری مقام های دنیوی را یادآوری می -  
کند تابی خبران حاکم به قدرت فریفته نشوند و به پایان کار بیندیشند .
- زمن نیست بی کارتر در جهان کس      که با هیچ کس کار و بار ی ندارم  
(۸۲۵۳)
- در جهان باقی نمانده ست از کرام      کو کریمی ضامن یک من کرم  
(۸۵۴۳)
- زروی لطف نظر بر من فقیر انداز      مکن غرور مکن جان من به ناز و نعیم  
(۸۸۸۱)
- پادشاهی و جهان داری و فرمان رانی      هیچ از این ها نتوانی چو نه یاری کردن  
(۹۳۹۹)

### درون مایه های تعلیمی و حکمی

- حکمت و تعلیم رادر جای جای غزلیات نزاری می توان دید. گاهی به فرشته خوبودن و وفاداری توصیه می  
کند:
- نزاریا چو پری باش ز آدمی پنهان      که نیست مردمی اندر قبیلۀ آدم  
(۸۰۳۲)
- تا سر به وفا برهنه کردیم      از دست بـداده اختیـارم  
(۸۹۳۰)
- به رازداری در زندگی و مبارزه بانفس سفارش می کند . دوری گزیدن از حرص و آز نیز از تعلیمات دیگر اوست .



راز خود دارند از کوتاه نظر داریم نهان

(۹۲۱۵)

یک شبیخون بایدت بر نفس کافر تاختن

(۹۲۹۷)

دوستانش خوار بنمایند خود را و حقیر

گرغزای حرص خواهی کرد در صحرای دل

### درون مایه های قلندری

کلمه قلندر را ابتدا شخص فرض کرده اند «حال آن که قلندر تا قرن هفتم اسم مکان بوده است و افراد منسوب به آن مکان را قلندری می گفته اند و قلندر خود جایی بوده است مثل مسجدیا میخانه یا مدرسه» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۸). آن چه را که دکتر شفیع کدکنی اثبات می کند این است که تمام شواهد تا قرن هفتم نشان می دهد قلندر نام مکان بوده است، اما بعد از آن به دلیل کوتاه بودن واژه ی قلندر نسبت به قلندری، همراه با طبیعت تکامل زبان و مشابهت ساختار صفت و مضاف الیه، تحول معنایی پیدا کرده و به قلندر تبدیل شده است. ملامتگری پایه و اساس اندیشه های ملامتیه آن است که «اصرار داشته اند در سبک زندگی و رفتار و روش اجتماعی برخلاف عامه باشند، می کوشیدند وضعی داشته باشند که مورد نفرت و تخفیف و ناخشنودی و اجتناب مردم واقع گردند، اگر در باطن تابع شرع بودند می خواستند مردم آنها را تارک شرع بدانند، سعی می کردند مردم را بر علیه خود تحریک کنند تا حس لابلایگری و بی اعتنائی شان نسبت به خلق و قضاوت خلق مورد پیداکند» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۱۴). اهل اباحه و اهمال بودن، عدم نگرانی از سرزنش سرزنش گران و تمایل این که به اصل فطرت برسند در شعر نزاری نیز دیده میشود.

که رغبت می کشد با مرکز فطرت به قلابم

(۷۸۵۴)

نصیحت در نمی گیرد ملامتگر نمی داند

دکتر شفیع از زبان مطهر بن طاهر که مؤلفی غیر صوفی است و باید او را از ناقدان تصوّف دانست می گوید: «دسته ای از ایشان قائل به عذرند، یعنی در نظر ایشان، کافران در کفر خود معذورند چرا که خداوند بر ایشان تجلی نکرده و در برابر ایشان از پرده بیرون نیامده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۰۳) نزاری با فرو نهادن دستار زاهدی، زنار بر میان بستن، کمرزدین گشودن و رفتن به سوی کفر، به این تفکر ملامتیه اشاره می نماید.

فرو نهادم و زنار بر میان بستم

(۷۹۲۶)

کلاه تقیه و دستار زاهدی از سر

ورت به کفر اشارت کند بیند میان

گرت به بتکده خواند کمرزدین بگشای



(۹۲۸۶)

به مذهب من اگر عارفی تفاوت نیست      ردا فکندن و زنار بر میان بستن

(۹۳۱۲)

### وصف باده و باده نوشی

سعدی در مقدمه ی باب سوم بوستان که در عشق و مستی و شوراست می گوید عارفان در برابر شراب عشق الهی چه تلخ و چه شیرین باشد سکوت اختیار می کنند.

دمادم شراب الم درکشند      و گرتلخ بیننددم درکشند ...  
ملاحت کشانند مستان یار      سبک تر برد اشتر مست بار

(سعدی ۱۳۸۴ : ۲۶۲)

«اگر کمترین جنبه ی رفتار قلندریه راملاک قرار دهیم، در همان نگاه اول آن را از دیدگاه ارباب شریعت محکوم می بینیم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۹۷). بیان شراب و شراب نوشی که در آیین اسلام حکم حرام به خود گرفته است، در شعر شاعران باعث می شد مردم آنان را تارک شرع بدانند. حکمی که برای ملامتیان یک اصل بود تا مورد سرزنش انسان ها قرار گیرند. نزاری اگرچه در ایام زندگانی خویش به باده نوشی علاقه مند بود اما مدتی توبه کرد و دست از شراب برداشت. آن چه در اشعار زیر از نزاری می بینیم دلالت بر این تفکر قلندرانه ی او دارد.

تامست باز گردم چون مست آمدم      در پای خم همیشه به عمدا نشسته ام

(۷۸۰۰)

صهبا انیس خاطر من بود پیش از این      اکنون دهن از حرارت صهبا بسوختم

(۷۸۹۶)

مست ولا یعقل و دُردی کش و خم پردازم      رند و شوریده و دیوانه و شاهد بازیم

(۸۹۵۳)

### نکوهش و ترک تعلقات دنیوی

مؤلف فسطاط العداله در باب آیین قلندریه می گوید: آنان «از کدیه و سفاهت باک ندارند. ترک کار و پیشه کرده اند و خود را عیال خلق گردانیده اند. از همه ی خلائق نجس ترند، گستاخ و بی شرم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۹۹). بی توجهی به شهرت دنیایی، بی پروایی به بهشت و حور و قصور او و پیوستن به حبل المتین نشانه ی دیگر از اندیشه ی قلندرانه ی نزاری است.

فارغم از نام و ننگ و صلح و جنگ      هیچ دیگر نیست از خود رسته ام  
یافتم از چاه ظلمانی خلاص      زان که در حبل المتین پیوسته ام



( ۷۸۰۸ - ۹ )

بیریدیم و بدو پیوستیم

از دل ودین و خواری و قصور

(۸۸۴۳)

«عاشق هیچ گونه دلبستگی و دارایی نباید داشته باشد. تعلقات دنیایی مانند خاری است که بردامن سالک بند شده و او را از راه وصال به اصل باز می دارد» (برومند، ۱۳۸۳: ۲۹۴).

هم زبستان ایمنیم وهم زباران فارغیم

راست چون سرویم آزاد و مجرد لاجرم

(۸۹۷۹)

### بکارگیری اصطلاحات موسیقی

«از قدیم ترین اسنادی که درباره این آیین وجود دارد در آن کلمه قلندر به کار رفته، می توان یقین داشت که این آیین با موسیقی پیوندی دیرینه و استوار داشته است. تعبیر راه قلندر به معنی پرده یا مقامی است که در محل قلندر نواخته می شده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۷۵). شاید نزاری را پدرش از آموختن موسیقی منع کرده بود، اما کاربرد اصطلاحات مخالف، راست، مطرب و چنگ نشانه ای دیگر از وجود باورهای قلندرانه نزاری در زندگی و شعراوست.

به گوش من که مخالف کدام و راست کدام

سماع مطرب و بانگ نماز فرق نداشت

(۷۷۸۴)

تا چرا چنگ نیاموخت مرا استادم

تا چرا منع همی کرد ز مطرب پدرم

(۸۰۵۱)

### درون مایه های خیامی

هر خواننده ای با نگاهی گذرا به رباعیات خیام در خواهد یافت که «بدبینی و انکار خیام یک رویه قطعی فلسفی است. خیام می گوید: امروز هستیم و از دیروز و فردا کسی خبر ندارد و هر چه گفته اند افسانه ای موهوم بیش نیست، پس تنها چاره این است که نیندیشی و خوش و بی خبر زندگی کنی» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۰۳). اندیشه های خیام تابع دواصل کلی یعنی بزرگی خالق و ناچیزی مخلوق می باشد که تحت عناوین شکایت از چرخ، نکوهش دنیا و رنج هایش، اعتراض به مرگ، نقد الوقت بودن و خوش باشی خود را نشان می دهند. این ها در حقیقت جزو فروع آن دو

اصل کلی به شمار می آیند. در بسیاری از غزل های نزاری نیز این اندیشه هارامی توان یافت.

ستمگری چرخ و شکایت از آن: خیام چرخ را دشمنی کینه توز و ستمگر میداند «ای چرخ فلک خرابی از کینه توست» (خیام، ۱۳۶۲: ۷۴). و همیشه به ستمگری آن معترض است، هم چنان که نزاری بارها در غزلیاتش به آن اشاره می نماید.



جفای چرخ و عذاب سفر مپرس از من  
چه گویمت که چه آمد به رویم از ایام  
(۷۷۷۸)

شکایتی که من از روزگار دارم هم  
به روزگار حکایت کنم علی‌التمام  
(۷۷۷۹)

نکوهش دنیا و بسیاری رنج های آن  
نکوهش دنیا به جهت ناپایداری آن، وجود رنج های فراوان همراه با عشق ورزیدن به جنبه ی مثبت خلقت  
و ارزش نهادن به هر لحظه از زندگی گذران آدمی، همیشه وجود داشته است. اما انسان ها باید بیشتر به جنبه ی  
مهرورزی و اصلاح

اجتماع بیندیشند و از پوچ انگاری جهان وبی هدف بودنش دوری جویند.  
گورفیان رخت بر بندید زین منزل که من  
در میان خاک و خون چون مرغ بسمل مانده ام  
(۷۸۲۶)

#### اعتراض به مرگ و فنا پذیری انسان ها

به عقیده خیام دنیا دایره آمدن و رفتن است «در دایره ای که آمدورفتن ماست» (خیام، ۱۳۶۲: ۷۹). و اجل  
همیشه همراه انسان هاست «کاری چه کنی که باجل باشد جفت» (همان: ۷۹). نباید به آن دل بست. اما بررسی  
دقیق در آثار او نشان می دهد «توجه و تأکید پیاپی خیام در مقوله ی فناپذیری و مرگ چیزی نیست که اختصاص به  
او داشته باشد دیگران نیز به تناسب، مطالبی گفته و تحسری برده اند اما امتیاز ویژه ی خیام آن است که به گونه  
ای این حقیقت محض را در سروده هایش نشان داده که تأثیر آن در شنونده شگفت آور است» (قنبری، ۱۳۸۷: ۲۱۷).  
نزاری این نگرش را چنین بیان می کند:

از تیغ آفتاب اجل سر نبرد کس  
چندان که سایه بان خرد بر فراشتم  
(۷۹۷۲)

#### برتری نقد دنیا بر نسیه آخرت یا اغتنام فرصت

«گروهی از تعالیم پیاپی خیام در اغتنام فرصت و آویختن به دامان شادمانی و شادخواری و بهره وری از لذات این  
جهانی وی را تابع فلسفه ی اپیکور (Epicure) یا اپیکورس (Epicurus) یعنی فلسفه ی اصالت لذت دانسته  
اند و به انبوهی از سروده های او استشهد کرده اند» (قنبری، ۱۳۸۷: ۱۶۵). در حالی که جوهر اصلی فلسفه عقلانی  
خیام اعتدال و میانه روی است. غنیمت دانستن فرصت و مهم شمردن زمان حال ویژگی دیگر اوست. حقیقتی  
که «آن» خوانده می شود و وابسته به گذشته و حال نیست.

«برخی ز و مخور غم جهان گذران  
بنشین و دمی به شادمانی گذران»  
(خیام، ۱۳۶۲: ۱۰۵)



- میان مجمع یاران به کام دل بنشستم  
بهشت نقد به دنیا در آشکار بدیدم  
(۸۱۷۰)
- امروز نقدالوقت را هرگز به نسبه کی دهم  
من آن نیم کامروز جوراز بهر فردا می کشم  
(۸۵۱۸)
- تن در ملامت داده ام دل بر قضا بنهاده ام  
فی الجملة حال الوقت راباز از مدارامی کشم  
(۸۵۲۰)

### دعوت به خوشباشی

خیام می گوید «می نوش که عمر جاودانی این است» (خیام، ۱۳۶۲: ۸۲). اما باید توجه داشته باشیم «توجه به باده نوشی در رباعیات خیام که بیشتر با انگیزه‌ی بهره مندی از وقت صورت گرفته نه تنها از سوی عالمان دین نفی و طرد گردیده، کسانی که به شهادت آثارشان سرستیز با مذهب داشته اند نیز مورد تأکید قرار گرفته است» (قنبری ۱۳۸۷: ۲۴۶). این مطلب راباره نزاری در بیشتر غزلیاتش بکار برده و انسانهارابه خوشباشی در دنیا فراخوانده است.

- ساقی زیبای منشین جامی به دست ما ده  
ز آب حیات آتش در کله های ما زن  
(۹۵۰۶)

### درون مایه های مذهبی ودینی

اندیشه‌ی شیعی بودن و توجه اوبه زیارتگاه و زیارت امام زاده ها، همراه با تقاضا و درخواست از آنها، که یکی از جنبه های مثبت و تأثیرگذار مذهبی تشیع می باشد، در بیت زیر از نزاری دیده می شود.

- درین دیار زیارت گهی نمی دانم  
که من نرفته ام و دست بر نداشتی ام  
(۷۸۱۹)

فقط کلام عارفان، ارزشمند است و هدایت خاص مولا است. سخنان دیگران همه هذیان و دروغ است.  
به جز کلام محقق دگر محال و مجاز  
به جز هدایت مولا دگر همه هذیان  
(۹۲۹۱)

- قربانی شدن حضرت اسماعیل (ع) را به دست حضرت ابراهیم (ع) نیز با مضامینی عاشقانه، پیوند زده است:  
رسم قربانی است اندر کیشم اسماعیل وار  
گر به تیغ هجر آن مه روی قربان نیستم  
(۷۹۴۵)

اشاره به آیات قرآنی و عذاب آتش دوزخ از دیگر ویژگی های شعر اوست.  
گویند سوز آتش باشد نصیب کافر  
محرووق آتش تو جز بولهب ندیدم





(۸۱۸۲)

مست خواهیم شدن باز که مست آمده ایم

[قول تحیون] و تموتون نه نبی فرموده ست

(۸۷۹۴)

توجه به معجزات پیامبران پیشین و حساسیت اوبه شرکت در نماز جماعت باشنیدن صدای اذان بیانگراستحکام بنیان اعتقادی و مسلمانیست. موضوعی که در قرآن و احادیث نبوی بارها به آن اشاره شده است.

در فروغ طلعتش خاصیت دست کلیم

در خط خضر لبش آثار اعجاز مسیح

(۸۸۹۰)

چو قامت گفت نتوان بود ساکن

ز بام مسجد الاقصی مؤذن

(۹۴۸۹)

### درون مایه های فلسفی و کلامی

«علم کلام متضمن بیان دلایل و حجّت های عقلی در باب عقاید ایمانی و ردّ بر مبتدعه و اهل کفر و ضلالت است» (صفا، ۱۳۷۰: ۳۲). دلیل به وجود آمدن آن هم دفاع از مبانی اعتقادی اسلام و توجیه این مبانی و مناقشات ایجاد شده و اختلافات بین فرقه های اسلام و هم چنین نفوذ شیوه های کلامی ادیان دیگر بود. یکی از مبانی که در بسیاری مواقع باعث بحث و جدل شده است موضوع جبر و اختیار و قضا و قدر بوده است که در تفکر نزاری نیز دیده می شود.

### قضا و قدر

هر چند مسلمانان اغلب جبری خوانده شده اند «امادرنگاهی بیطرفانه به بسیاری از دوره های تاریخ اسلام، هیچ نشانه ای از وجود جریانی «تقدیر گرایانه» در نزد مسلمانان نمی توان دید. در واقع، با بررسی قرآن و احادیث نبوی می توان لااقل به همان اندازه که به تقدیر انسان اشاره شده است، اشاراتی راجع به اراده، اختیار و مسئولیت انسان پیدا کرد» (چیتیک، ۱۳۸۹: ۱۳۱). اعتقاد به قضا و قدر در آثار بسیاری از حکما مانند فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، خیام و... دیده می شود، حکیم نزاری نیز در شعر خویش موضوع جبری که انسان فرهیخته را احاطه کرده بارها بیان نموده است.

که بی اختیار از قدر در فتام

چه بر من برفت از قضا ای عزیزان

(۸۰۱۴)

اوهمه چیز جهان رابه جبر علمی و تسلسل حیات همراه بانوعی وحدت وجود می بیند.

ندانم مقبلم یارد چه باید هم برین سانم

قلم در حکم نیک و بد قضا در ما تقدّم زد

(۸۶۱۸)

نه جز نصیبه تقدیر بر فراز سرم

نه جز عصای قضا دست گیر در پیشم



(۸۲۹۳)

در تفکر نزاری، همه ی موجودات محکوم و مجبور هستند زیرا آنچه مقدر شده است، شدنی است :  
من وتو هر دو مجبوریم و محکوم      نخواندستی که المقدر کاین

(۹۴۹۶)

نحوه ی نگرش نزاری به انسان و پایان کار او بسیار شبیه به خیام است «خوش باش که پخته اند سودای تودی» (خیام، ۱۳۶۲: ۱۶۸). در چرخه ی هستی باید تسلیم مبدأ کلی باشی که همه چیز در قدرت اوست و هیچ کس یارای تقابل با او ندارد.

نزاریا سر تسلیم نه به حکم قضا      که معتقد به کمنده رضادهد گردن

(۹۳۸۹)

بلای عشق بس مبرم قضایی است      به خیره با قضا نتوان چخیدن

(۹۴۸۳)

### درون مایه های اجتماعی و طنز

نکته یابی و انتقادهای ظریف اجتماعی در ادبیات ماهمیشه جایگاه ویژه ای داشته است. «به علاوه بیان طبیعت آمیز، هنری دیگر است. چه بسا ممکن است یک کلمه موجب شود سخنی از اوج به حوض آید و مبتذل گردد. از این رو مرز میان لطائف و نکات بدیع و روایات بی مزه دقیق است» (یوسفی، ۱۳۷۲: ۲۸۹). اما نزاری در بیان این انتقادهای باروشن بینی و ذوق سرشار سعی می نماید عزت کلام حفظ شده و به مسخرگی و بی اعتباری منتهی نشود. بهتانه را نفی کرده، عمل صوفیان ظاهر سازاناندرست دانسته و تلاش محتسب را بیهوده می انگارد.

اگر بهتانه روا باشد در اسلام      چه انکارست بر صاحب صلیبا

(۹۱۲۶)

کمال اهل تصوف به چیست می دانی      به معرفت، نه به برجستن و فرو جستن

(۹۳۱۳)

ای محتسب به هرزه در وبام ما مكاو      وی مفتعل به خیره بُن و بیخ خود مکن

(۹۳۲۳)

### مکتب وقوع

اگرچه مکتب وقوع در ربع اول قرن دهم شکل گرفت و در نیمه دوم همان قرن به اوج خود رسید، اما قبل از این تاریخ نیز نمونه هایی از این مکتب حتی در شعر شاعران برجسته دیده شده است. «اساس شعر مکتب وقوع این است که وقایع بین عاشق و معشوق و حالات آنان مبتنی بر واقعیت باشد» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۷۰). به همین دلیل در دیوان نزاری هم اشعاری که دلالت بر مکتب وقوع و واسوخت داشته باشد می توان یافت.



عشق زمینی و توجه به معشوق مذکر

به افتخار نهد سرزمانه بر پایم

اگر رسد به سر زلفت ای پسر دستم

(۷۹۰۸)

نماند جز رمقی از حیات من درباب

که منقطع نشود ناگه ای پسر نفسم

(۸۴۸۲)

### واژگان و ترکیبات محاوره ای

نشاید توبه بر من بست هیهات

به گیرایی اگر گردد سریشم

(۷۹۹۳)

(نوعی ماده چسب ناک)

مرا که ریش نزاری و باد یک سان است

بدان که باد پروت کسی دگر نخرم

(۸۳۶۰)

(غرور و تکبر)

اشاره به بعضی ویژگی های شخصیتی نزاری

نیـم زان ها بحمدالله که دایم

دمادم حرصشان باشد دمادم

(۷۹۹۴)

خموشی و تحمّل شیوه ماست

چه برخیزد ز تشنیه و تظلم

(۷۹۹۷)

ما زرق وریا نمی فروشیم

حال دل خویش می نمایم

(۹۰۹۳)

خوش وقت روزگار نزاری که لحظه ای

با خود نمی رسد ز مهمات دوستان

(۹۱۶۰)

مرا به فقر بود طوع فخر درگرتدن

خطا بود به نعیم خسان طمع کردن

(۹۴۱۴)

عشق وطن :

ای باد صبا رو ز سپاهان به قهستان

بگذر چو به قاین رسی از طرف گلستان

(۹۱۷۹)

سخن راست بیا تو ز نزاری بشنو

بشنود هر که بداند که ز قوهستانیم

(۹۰۰۵)



اگر در بیرجندم ور به قاین

نشسته بر سر گنجینه خویش

(۹۵۰۱)

### سفارش به انزوا طلبی

ناقصوس بی نوایی بر بام انزوا زن

گر بایدت نزاری کز خود خلاص یابی

(۹۵۱۴)

فضیلت خاموشی و نکوهش سخن چینی

القصه چون نامحرمان دیگر سخن چینی مکن

برنه نزاری هان وهان قفل خموشی بردهان

(۹۵۹۰)

### نتیجه

در غزلیات نزاری که بیشتر اشعار او را تشکیل می دهد، غث و سمین فراوان دیده می شود. در غزل او جاودانگی عشق همراه با سختی های راه آن، عاشق مفتون شده جمال معشوق را ترغیب به طی مسیری نماید. اگرچه عاشق صبر و صبر و آرامش را از دست می دهد اما از عنایت معشوق بهره مند است. از خود غایب شده و در وجود معشوق، غرق است. در سطحیات او عقل کلی بر نفس غلبه می کند اما انواع عشق را در غزل های او در نظر بگیریم بسامد عشق زمینی و ویژگیهایش به مراتب بر عشق عرفانی و جنبه های آن برتری می یابد. در شیوه ی شاعری و به خصوص در اشعار حکمی و تعلیمی، نشانه هایی از اندیشه ها و مضامین کلام سعدی را می توان دید. سخن از باده و باده نوشی بارها در اشعار او بکار رفته که علی رغم توصیه ی پدرش نشان دهنده میل او به شراب نوشی بوده است. اندیشه های ملامتی، قلندری، فلسفی و تفکرات خیّامی که در جای جای اشعار او دیده می شود بیانگر این حقیقت است که اهل تحقیق و مطالعه بوده و با آثار بسیاری از بزرگان و صاحب نظران این آیین ها آشنایی داشته است. او در بیان عقاید دینی و مذهبی خویش هیچ ابایی از دیگران ندارد و با وجود اوضاع نامساعد فکری و اجتماعی روزگار خویش آن چه در دل دارد بیان کرده و پرده پوشی در شیوه او جایگاهی ندارد.

### منابع و مأخذ

- ۱- برومند سعید، جواد (۱۳۸۳)، آیین عشق، کرمان: انتشارات دانشگاه شهید باهنر (کرمان)، چاپ اول.
- ۲- بهفر، مهری (۱۳۸۱)، عشق در گذرگاه های شب زده، تهران: انتشارات هیرمند، چاپ اول.
- ۳- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۰)، در سایه آفتاب، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
- ۴- چیتیک، ویلیام (۱۳۸۹)، راه عرفانی عشق، ترجمه شهاب الدین عباسی، تهران: نشر پیکان، چاپ پنجم.
- ۵- حمیدیان، سعید (۱۳۸۴)، سعدی در غزل، تهران: نشر قطره، چاپ دوم.



- ۶- خیام، حکیم عمر (۱۳۶۲)، رباعیات، تصحیح فروغی وغنی، تهران: کتاب فروشی فخررازی، چاپ دوم .
- ۷- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹)، از کوچۀ رندان، تهران: انتشارات سخن، چاپ نوزدهم .
- ۸- ستاری، جلال (۱۳۸۴)، عشق صوفیانه، تهران: مرکز، چاپ دوم .
- ۹- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۴)، کلیات سعدی (براساس نسخه ی محمدعلی فروغی)، تهران: نشر پیمان، چاپ اول .
- ۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، سبک شناسی شعر، تهران: انتشارات فردوس، چاپ چهارم .
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، قلندریه در تاریخ، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول .
- ۱۲- شهبابی، محمود (۱۳۷۱)، زندهٔ عشق، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول .
- ۱۳- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، بخش دوم (از اوایل قرن هفتم تا پایان قرن هشتم)، تهران: انتشارات فردوس، چاپ ششم .
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، خلاصه جداول و دوم، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ هفتم .
- ۱۵- قنبری، محمدرضا (۱۳۸۷)، خیام نامه، تهران: انتشارات زوار، چاپ سوم .
- ۱۶- مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۵)، مکتب حافظ، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم .
- ۱۷- مشهدی، محمدمیر (۱۳۸۹)، «سبک شناسی فکری رباعیات مولانا»، فصل نامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهارادب)، شماره سوم/سال سوم، پاییز ۸۹، شماره پیاپی ۹، (از ص ۱۳۷ تا ص ۱۵۳) .
- ۱۸- نزاری قهستانی، سعدالدین (۱۳۷۳)، دیوان، جلد دوم، تهران: نشر صدوق، چاپ اول .
- ۱۹- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۲)، دیداری با اهل قلم، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم .